

فصلنامه تحقیقات سیاسی و بین‌المللی

دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا

شماره دوم - تابستان ۱۳۸۸

صص ۱۹۰ - ۱۵۵

تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر اساس مؤلفه‌های هویت ملی

حسین کریمی‌فرد^۱

تاریخ دریافت: ۸۸/۵/۴

تاریخ تصویب: ۸۸/۵/۲۵

چکیده

رابطه هویت ملی و سیاست خارجی، سالها به دلیل سیطره انگاره واقع‌گرایی (رنالیسم) در روابط بین‌الملل مورد توجه قرار نگرفت. مورگنتا در کتاب *Politics among Nation* و کنت والتس در کتابهای *The Man, State, War* و *Theory of International Politics* در قسمت نظریه‌پردازی به صراحت ارتباط فرهنگ و هویت ملی یک کشور با سیاست خارجی را نفی کرده‌اند. دلیل دیگر کم‌توجهی به این مقوله، سیطره رفتارگرایی و توجه به پدیده‌های ملموس و قابل اندازه‌گیری بود. در نتیجه تعریف فرهنگ و تعیین رابطه آن با پدیده‌های دیگر عمل دشواری بود. اما با ظهور رویکرد تکوین‌گرایی در عرصه روابط بین‌الملل و اهمیت دادن به انگاره‌ها، ایده‌ها و عناصر غیرمادی، مؤلفه هویت^۲ جایگاه خود را در روابط بین‌الملل پیدا کرد. بنابراین در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بر انگاره‌ها و ایده‌ها تمرکز شده؛ از

۱. عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد اهواز

2. Identity

طرف دیگر هویت ملی ایران یک موضوع شناختی مبتنی بر فهم مشترک از ایران و کشورهای دیگر است. هویت ملی جمهوری اسلامی ایران، تصور این کشور از خویش براساس برداشت و تصویر سایر کشورها از آن است. در این پژوهش سعی بر این است که سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۷-۱۳۵۷) براساس عناصر هویت ملی توضیح داده شود. **واژه‌های اساسی:** هویت، هویت ملی، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، نظام بین‌الملل.

مقدمه: هویت در تحلیل سیاست خارجی

هویت مفهوم مرکزی در نظریه‌های کنونی روابط بین‌الملل به‌خصوص در انواع سازه‌انگاری است، به عبارتی عمل سیاسی معمولاً با ارجاع به هویت کشور توضیح داده می‌شود. منافع به‌صورت اجتماعی بر ساخته می‌شود و منافع هر کشور وابسته به هویت آن است؛ ما نمی‌دانیم منافع مان چیست تا ندانیم چه کسی هستیم. ارزشها و هنجارها به هویت‌ها در قلمرو سیاست داخلی و بین‌المللی شکل می‌دهد.

الکساندر ونت^۱ گزاره‌های اصلی رویکرد سازه‌انگاری را به صورت زیر بیان می‌کند:

(الف) واحد اولیه تحلیل در نظریه سیاست بین‌الملل دولت‌ها هستند.

(ب) ساختارهای اصلی و بنیانی در نظام دولتها بیش از آنکه مادی باشند، بین‌الذهانی^۲ هستند.

(ج) منافع و هویت دولتها با این ساختارهای اجتماعی ساخته می‌شوند (Howard, 2005).

برخلاف رویکرد خردگرایانه در روابط بین‌الملل که هویت بازیگران را در عرصه بین‌المللی مستقل فرض می‌کنند، سازه‌انگاران بر ساختگی هویت بازیگران تأکید دارند. تمایز رویکرد در مباحث هستی‌شناسی نهفته است. تکوین‌گرایان مفروضات خردگرایان از ماهیت انسان را نمی‌پذیرند و بر ساخت اجتماعی هویت‌های بازیگران تأکید می‌ورزند.

1. wendt

2. intersubjective

از آنجا که هویت‌ها، منافع و کنش بازیگران را شکل می‌دهند، درک درست آنها برای تحلیل سیاست خارجی و رفتار بین‌المللی بازیگران حیاتی است. هویت به معنی فهم نسبتاً ثابت و مبتنی بر نقش‌های خالی از خود و انتظارات دیگران است، بنابراین امری رابطه‌ای است (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۵-۱۸۳).

هویت به‌عنوان «تشابه و یکنواختی ویژگی‌های عمومی و اساسی و یا فرایند معناسازی براساس یک ویژگی فرهنگی یا مجموعه‌ی به هم پیوسته‌ای از ویژگی‌های فرهنگی که بر منابع معنایی دیگر اولویت داده می‌شود... هویت سرچشمه‌ی معنا و تجربه برای مردم است و برای هر کنشگری ممکن است چندین هویت وجود داشته باشد و همین مسأله موجبات تنش و تناقض است، برخی موارد میان هویت و نقش، نوعی خلط مبحث پدید می‌آید. اما هویت در مقایسه با نقش منبع معنای نیرومندتری است، زیرا در برگزیده‌ی فرایندهای ساختن خویش و فردیت یافتن است. در واقع هویت سازمان‌دهنده‌ی معناست، ولی نقش سازمان‌دهنده کارکرد کنشگر است (کاستلز، ۱۳۸۰: ۳-۲۲).

معمولاً هویت جمعی به‌صورت منفی تعریف می‌شود، یعنی یک فرد از این حیث ایرانی به‌شمار می‌آید که عراقی و روسی نیست و ما خود را به‌عنوان «ما» شناسایی می‌کنیم، به این دلیل که از آنها جدا هستیم. تشابه و یکنواختی‌بی که در هویت ما از طریق توسل به «دیگری» محقق می‌شود، هویت مستمر را تأیید و تصدیق می‌کند. ویژگی‌های اثباتی برای ایجاد هویت کافی نیست، بلکه عنصر اضافی و مکمل دیگری نیز نیاز است؛ یعنی وضعیت «بیگانه» در فرایند ایجاد هویت به‌عنوان امری متضاد و متعارض در نظر گرفته می‌شود. از این لحاظ هویت یک ملت را نمی‌توان در داخل یک نظام انعطاف‌ناپذیر شناسایی کرد، یعنی همیشه باید یک خارجی باشد تا به‌کار گرفتن «بازی متفاوت» را متوقف سازد. حتی برخی باور دارند که یک همسایه‌ی تهدیدکننده، چنان برای صلح در داخل ضروری است که اگر از پیش وجود ندارد، باید با رضایت متقابل ایجاد شود (سمتی، ۱۳۷۶: ۶-۱۳۵).

ما می‌توانیم سه نوع هویت دولت براساس مدل «مفهوم هویت فردی» توضیح دهیم: - تداوم دولت قابل مقایسه با مشکلات اصلی در بحث‌های هویت فردی است (من هنوز من هستم).

- فردگرایی همان‌طور که افراد در شخصیت، ارزشها و منافع و ویژگی‌هایی متفاوت از یکدیگر هستند، دولتها نیز با هم تفاوت دارند. دولتها از نظر اجتماعی، تاریخی و ... با هم متفاوت هستند.

- هر دولتی بر نشان و نشانه ویژه تمرکز می‌کند و تصویری از آن در ذهن خود می‌سازد و از این طریق آن را از دیگر دولتها باز می‌شناسند. بنابراین دولتها نقش متفاوتی در جهان بازی می‌کنند و ممکن است هر دولت یک مأموریت به عهده بگیرد که اساس آن بر ماهیت ویژه جامعه استوار است؛ مثال: دولتهایی که تأکید بر رسالت تاریخی خود دارند. نوع دولت؛ با توجه به عضویت در گروههای اجتماعی، منافع، ارزشها، نوع شخصیتی که داریم معلوم می‌شود (Headley, 2007: 1-2).

سازهانگاران معتقدند، آنچه بازی و بازیگران را در سیاست جهانی شکل می‌دهد، ایده‌ها هستند. ایده‌هایی که هنجاری شده باشد، فقط بازیگران را محدود نمی‌کنند، بلکه بازیگران را به وجود آورده و واکنش را امکان‌پذیر می‌نمایند. سازهانگاران با طرح مسأله ایده‌ها و به دنبال آن هنجارها و هویت به این نتیجه می‌رسند که رفتار دولت تابع آنچه فکر می‌کند و مناسب تشخیص می‌دهد است، نه آنچه قدرت انجام آن را دارد.

نظام باورها و ارزش‌های مشترک سرشتی ساختاری دارند و بر کنش و رفتار خارجی کشورها تأثیر می‌گذارند. اهمیت این ساختارهای هنجاری در روابط بین‌الملل و سیاست خارجی به علت کارکرد دوگانه‌ای است که آنها ایفا می‌کنند. نخست همان‌گونه که ونت بیان می‌دارد، نظام‌های معنا تعریف و تعیین می‌کند که کشورها چگونه محیط مادی خود را تفسیر کنند. بر این اساس، منابع مادی و تواناییهای کشورها که کنش و اقدام آنها را برمی‌انگیزد، نیز در چارچوب ساختار دانش و معرفت مشترکی که کشورها در آن قرار دارند، معنا می‌یابد. رفتار متفاوت کشورها در مقابل دشمنان و دوستان به این دلیل است که دشمنان برخلاف دوستان تهدیدکننده هستند، برای نمونه، اهمیت و مفهوم بمب اتمی و سلاح‌های هسته‌ای اسرائیل برای ایران و آمریکا یکسان نیست. لذا علی‌رغم تأثیر همیشگی توزیع قدرت بر محاسبات راهبردی کشورها، چگونگی این تأثیر به ادراکات و انتظارات بین‌الذهانی دولتها و مآلاً بر «توزیع معرفت» که تعیین‌کننده برداشت از خود و غیر است، بستگی دارد. در واقع این معانی مشترک هستند که ساختارهای سازمان‌دهنده کشورها را شکل می‌دهند (دهقانی، ۱۳۸۶: ۱۱۲).

مؤلفه‌های هویت ملی ایران

دغدغه‌های فرهنگی بعد از انقلاب ۱۳۵۷ میان پژوهشگران ایرانی به شدت مورد بحث قرار گرفت، نظریاتی در مورد هویت ملی ایرانیان مطرح شد. هواداران جمهوری اسلامی ایران «اسلام شیعی» را به عنوان هویت اجتماعی ایرانیان مطرح کردند، در حالی که سکولارهای ایرانی تأکید کردند که مذهب زمینه در میراث زبانی - قومی دارد. روشنفکران ملی‌گرا تأکید کردند که زبان منبع هویت ملی است. زبان نقش حیاتی در گفتمان میراث فرهنگی ایرانیان است. تعدادی از مورخان فرهنگی و منتقدان ادبی معتقدند که ملت ایران با زبان فارسی تعریف می‌شود. برای این محققان زبان فارسی، مانیفست تفکرات، تجارب و آرزوهاست. (Boroujerdy: 1998) بعضی از نویسندگان زبان فارسی را مهمترین عامل ملی‌گرایی ایرانی می‌دانند (Marcinkowski, 2006). از دیدگاه اندیشمندان ایرانی هویت ملی ایرانیان از سه عنصر «ایران‌گرایی»، «اسلام‌گرایی» و «تجددگرایی» تکوین یافته است. در این قسمت ما به طور خلاصه به توضیح هر کدام از این مؤلفه‌ها می‌پردازیم:

الف) ایران‌گرایی

در چارچوب ایران‌گرایی، ملت و ملیت ایرانی، مهمترین منبع هویت ملی ایران است. ملت ارزش، حیات و منزلتی مستقل و قائم به ذات دارد. با توجه به تعریف ملت... عناصر و اجزای تشکیل‌دهنده هویت ملی ایران، سرزمین یا محدوده جغرافیایی، جمعیت، زبان، نژاد، مذهب، تاریخ مشترک، فرهنگ و سنت‌ها، ساختار سیاسی مشترک و روابط اقتصادی است. بعضی تنها عنصر و کانون محوری ملت و به تبع آن هویت ملی را وحدت سرزمین ایران می‌دانند. بر این اساس، هویت ملی، در درجه نخست یک موضوع جغرافیای سیاسی است و مربوط به چگونگی پیدایش و بقای ملت ایران و احساس تعلق به آن می‌شود (دهقانی، ۱۳۸۶: ۱۲۶).

فلسفه ایرانی هویت که انسان را اصل و حقیقت می‌شمارد، از سرآغاز فرهنگ و تمدن ایران زمین جوشش یافته است. تمدن زرتشتی انسان را موظف می‌داند که در جهان در پیکار ابدی نور و ظلمت، به سود نور به میدان آید و تلاش پایان‌ناپذیر خود را بر آن نهد که چیرگی ظلمت و تباهی را مانع شود و پیروزی را در این پیکار

شکوه‌مند از آن خود سازد. همان‌گونه که در اسلام ایرانی (اسلام شیعی) نیز بر پیکار حق با باطل تأکید شده است. به گفته دیگر این تمدن انسان را موظف دانسته است که در جهان با تباهی‌ها مبارزه نماید تا بتواند با سربلندی و پیروزی بختی زندگی کند (مجتهدزاده، ۱۳۸۶: ۱۴۸).

از نظر مذهبی، ایران پیش از اسلام بیشتر زرتشتی بود و مردم از دینی پیروی می‌کردند که می‌گفت نیروهای خیر و شر که انگاره ایزدی معرف آنهاست، درگیر نبردی طولانی و دیرپا هستند که در آن نیروهای خیر سرانجام پیروز خواهند شد. گمان عمومی بر این است که بسیاری از آرای زرتشتی‌گری، آیین یهودیت را تحت تأثیر قرار داده است... ایران پیش از اسلام نیز با جنبش مذهبی آیین شکن و شورشی که از آن زمان تاکنون وجه مشخصه ایران بوده است آشنایی داشت. مهمترین این جنبش‌ها، نهضت مانوی بود که در قرن سوم میلادی پدید آمد. مانوی مذهبی التقاطی پدید آورد که دوگانه‌انگاری خیر و شر زرتشتی را حفظ کرد، اما آن را به این صورت تغییر داد که گفت روح خیر، و ماده شر است. او گروهی از برگزیدگان داشت که مجرد و پاکدامن بودند. برخی از مانویان بر اسلام نخستین تأثیر گذاشتند و نهضت‌های مانوی چه در دنیای اسلام و چه در دنیای مسیحیت، جریان‌هایی بدعت‌گذار و دگراندیش به‌شمار می‌رفتند. تندروتر از همه مزدک بود که در قرن پنجم میلادی ظهور کرد. او طرفدار مالکیت مشترک اموال و شاید اشتراک زنان بود (کدی، ۱۳۸۱: ۱۷).

ب) شیعه‌گری

از آنجا که مذهب شیعه از این طریق به هویت ملی ایرانیان و شفاف نمودن مرزهای ملی، فرهنگی و دینی آنها با اقوام دیگر کمک شایانی کرد، خود به‌خود به‌صورت عنصر مؤسس ایران جدید و احیای عظمت گذشته و نماد و استقلال این کشور جلوه‌گر شد. از این پس آنچه به کنش ایرانیان در عرصه داخلی و خارجی جهت می‌دهد مذهب شیعه است. بالطبع از این رهگذر بر وزنه سیاسی - اجتماعی نخبگان مذهبی نیز افزوده شد و آنها را به صورت بارزترین نماد جامعه مدنی در آورد. روحانیت شیعه در مرز جامعه مدنی و جامعه سیاسی قرار می‌گیرد (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۵ - ۱۱۴).

هر چند مذهب شیعه کم و بیش سیاسی بوده است، لیکن باید گفت که اسلام در ایران به معنای فعال‌تری از اوایل قرن بیستم سیاسی شد و داعیه دخالت فعال در سیاست و اجرای احکام شریعت به‌عنوان قانون را پیدا کرد. سیاسی‌تر شدن اسلام در قرن بیستم در واکنش به فشارها و تهدیدهای مدرنیسم و از موضعی تدافعی صورت گرفت. در واقع در همه مذهب و هر جا که مدرنیسم مذهب و شیوه زندگی قدیم را مورد تهدید قرار داده است، واکنش طبیعی تشدید تعلقات مذهبی و بازگشت به مذهب و اصول اولیه آن و یا به‌اصطلاح امروزی بنیادگرایی بوده است (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴۳).

برخلاف روایت ملی‌گرایی که حول محور ملیت و ایرانیت شکل می‌گیرد، نقطه کانونی و مرکز ثقل روایت اسلام شیعی، از هویت ملی ایران، «اسلامیت» است. اسلام‌گرایی که براساس آموزه‌ها، تعالیم و دستورات قرائت شیعی از اسلام، استوار است، مردم ایران را ملتی مسلمان تصور می‌کند که مهمترین منبع هویت و مرجع وفاداری‌شان اسلام و تشیع است. آنچه که ملت ایران را از سایر ملت‌ها متمایز می‌سازد و مرز «خود» و «دیگر» را ترسیم می‌کند، اسلام شیعی است، در نتیجه جمهوری اسلامی ایران دولتی است، اسلامی شیعی که از سایر کشورها متمایز می‌شود (دهقانی، ۱۳۸۶: ۱۲۸).

براساس این دیدگاه، سیاست در اسلام صرفاً امری دنیوی و بشری و جدا از دین نیست، بلکه امری توحیدی و انسانی است که به دنبال وحدت جهانی اسلام است. اقبال لاهوری درباره مبناي انسانی دین اسلام و سیاست اسلام می‌گوید: این امر کاملاً طبیعی است که اسلام در میان خودآگاهی قومی ساده‌ای طلوع کرده باشد که به هیچ‌یک از فرهنگ‌های قدیم آلوده نشده و در جایی زندگی می‌کند که قاره‌ها در آنجا به یکدیگر می‌رسند. این فرهنگ جدید پایه وحدت جهانی را بر اصل «توحید» بنا نهاد (رنجبر، ۱۳۸۶: ۷۰).

به این ترتیب مذهب شیعه به‌صورت قوی‌ترین عنصر در فرهنگ ملی ایرانیان در آمده و تا به امروز اصالت و قوام خود را حفظ کرده است. تلاشی که در قرن بیستم صورت گرفت، این بود که تلفیق فرهنگ ایرانی و اسلامی را از نو به‌سوی تجربه هدایت کرد و عناصر فرهنگ ایرانی در برابر عناصر اسلامی آن قرار دادند که عامل این کار هم نخبگان غیرمذهبی (لائیک) و هم نخبگان سیاسی و هم نخبگان مذهبی بودند. عامل دیگر که به تضعیف فرهنگ ایرانی، شیعی کمک کرد، ورود عناصر فرهنگی تجدد بود.

ج) تجددگرایی

ورود تجدد به ایران دومین گسست مهم فرهنگی را در جامعه ایران رقم زد. تأثیرات ژرف برخورد با غرب به ایجاد رمزهای فرهنگی جدیدی انجامید که بسیاری از عناصر نظام فرهنگی سنتی را به چالش کشیده این چالش شاخص‌ترین مسأله دوپست‌ساله اخیر و محور اصلی کشمکش‌های سیاسی و اجتماعی این دوره است. در ضمن ایران در این مسأله با بسیاری از کشورهای جهان سوم سهیم است، زیرا لشکرکشی ناپلئون به مصر در سال ۱۷۹۸ نقطه شروع سیطره اروپا بر سایر نقاط جهان تلقی می‌شود (نقیب‌زاده، ۱۳۸۱: ۱۱۶).

بیشتر کسانی که در فرهنگ سیاسی ایران مطالعه کرده‌اند، معتقدند که انقلاب مشروطیت به یک معنا سرآغاز بیداری سیاسی ایرانیان و ورود به عرصه جدید سیاست، حکومت و قانون بود... روشنفکران نوگرای این دوره بیشتر درباره انجمن‌های مخفی، مانند لژهای فراماسونری فعالیت داشتند، مثلاً میرزا عباسقلی خان، همکار میرزا ملکم خان در روزنامه «قانون» اقدام به تأسیس «جامع آدمیت» کرد که دنباله فراموشخانه ملکم بود. بنیان فلسفه سیاسی جامع آدمیت، مشروطه و محدودیت قدرت شاه و تفکیک قوای مملکت بود (کاظمی، ۱۳۸۲: ۱۴۶-۸).

دوره رضاشاه و محمدرضاشاه در تاریخ تجدد دوره بسیار مهم تلقی می‌شود که در آن تحولات مهمی صورت گرفته، در درجه اول لازم بود تعداد بی‌شماری از افراد تحصیل کرده و تعلیم‌یافته، ضروریات یک ارتش نوساخته و توسعه صنعتی و رواج خدمات جدید و وابسته از قبیل بانکداری را برطرف سازند که همین کار ضرورت توسعه و بهبود تسهیلات آموزشی و تربیت ایرانیان در خارج از کشور را پیش کشید. در واقع این نکته مهم بخش تحولات عصر رضاشاهی را رقم می‌زند. زیرا اعزام دانشجویان به صورت گسترده به خارج از کشور به ترتیب و شکل‌گیری قشر جدیدی از روشنفکران انجامید که نقش آنها در طول ادوار بعدی حایز اهمیت است (نقیب‌زاده: ۱۲۳).

در دوره محمدرضا شاه (پهلوی دوم) تجددگرایی عنصر مهم فرهنگ سیاسی بود. پدیدآورندگان فراگفتمان پهلویستی تلاش کردند تا از طریق روایت هویت جدید از دل متون و نشانه‌های تاریخی به قدرت نهفته در ناسیونالیسم غربی دست یازند. غلبه اثبات‌گرایی (پوزیتیویسم) و روشهای اثباتی نوظهور، نخبگان ایرانی را به این نتیجه

رسانده بود که غرب مقصد و سرمنزل محترم جوامع غیرغربی و از جمله ایران است. بنابراین در فراگیری دانش و در عرصه نظر و عمل از روش اثباتی استفاده غرب مظهر ارزش‌هایی چون پیشرفت، آزادی و سکولاریسم بود (تاجیک، ۱۳۸۳: ۳۸-۳۴). به‌طور خلاصه هویت ایرانی همیشه به دلایل تاریخی، سیاسی و اجتماعی دچار تغییر بوده است؛ زیرا ایران ضمن اینکه کشوری در حاشیه تمدن‌هاست در بسیاری از زمانها و دوره‌ها نیز میل به مرکزیت داشته است. این وضعیت دوگانه و متناقض، هویت ایرانی را چندوجهی کرده است، چندوجهی شدن هویت ایرانی به معنی پیچیدگی و توسعه‌یافتگی آن است.

تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

در کشور ما پس از پیروزی انقلاب مشروطه؛ بین نخبگان حاکم همیشه بین گفتمان سنت مدرنیسم و ملی‌گرایایی / اسلام‌گرایی تقابل یا تعامل وجود داشته است. به نظر می‌رسد در عصر مشروطه و نهضت ملی کردن صنعت نفت و دوران پهلوی تفوق با گفتمان مدرنیسم و ملی‌گرایایی بوده است، نخبگان حاکم در این دوران با پیروی از عناصر فرهنگی ایران باستان و تجددگرایی، سعی در برتری ایران و پیشرفت و توسعه ایران داشتند. پس از استقرار جمهوری اسلامی ایران، نخبگان جامعه سعی در برتری گفتمان اسلامی‌گرایی و سنت‌گرایی داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی؛ می‌توان گفت که سنت بر مدرنیسم پیروز شد. در این دوره سنت‌گرایان با تفسیر ایدئولوژیک خاص خود؛ اسلام را با عناصر مطلوب خویش ارائه دادند.

یکی از نکاتی که باعث بی‌اعتنایی نسبت به عنصر ملی هویت ایران در سالهای پس از انقلاب شده، نفوذ اندیشه‌ها و نوشته‌های نویسندگان اسلامی‌گرای حوزه عربی جهان اسلامی بر نخبگان مذهبی ایرانی بود. این تأثیرپذیری از اندیشمندی همچون سیدقطب و سایر اسلام‌گرایان عرب، خود ناشی از سیاست رسمی جهان‌وطنی اسلامی در سالهای پس از انقلاب در ایران بود که جمهوری اسلامی را به سوی حمایت از گروهها و جنبش‌های اسلامی‌گرای حوزه جهان عرب و رابطه با آنها سوق داد. گذشته از این بسیاری از نخبگان مذهبی دست‌اندرکار جمهوری اسلامی ایران از سالهای پیش از انقلاب روابط گسترده‌ای با حوزه عربی و اسلامی کشورهای همچون لبنان، عراق و حوزه عربی خلیج فارس داشتند (احمدی، ۱۳۸۳: ۴-۸۳).

این نگرش نامتوازن نسبت به عناصر تشکیل‌دهنده هویت ایرانی و تأکید افراط‌گونه بر مسأله دین به زیان ملیت ایرانی و میراث تاریخی، فرهنگی و سیاسی آن، پیامدهایی را در پی داشته است که می‌توان به‌طور خلاصه ذکر کرد:

- دامن زدن به بحران هویت در میان ایرانیان.
- رشد هویت فراملی و فرو ملی
- قرارداد ایران در برابر چالش‌ها و دشمنی‌های خارجی در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی.
- باز شدن فضا برای تحریف تاریخ ملی ایران.
- تأکید ناموزون بر مذهب باعث وارد شدن لطمه به مذهب شده است.

همان‌طور که قبلاً گفته شد «سنت‌گرایی تجدد ستیز در ایران، در اساس گرایشی مذهبی بوده است که در پرتو علایق اجتماعی برخی از طبقات ما قبل مدرن پرورش یافته است. به‌طور خلاصه اگر گوهر تجدد و روشنگری را بتوان در مفاهیم بنیادین چون فردگرایی، عقل‌گرایی، نسبییت ارزشی، کثرت‌گرایی، لیبرالیسم، تساهل، انسان‌گرایی و اصالت حاکمیت مردم یافت، در آن صورت سنت‌گرایی تجدد ستیز، حامی انضباط اجتماعی، ضدیت با عقل مدرن به شیوه‌های رمانتیکی، مطلق‌گرایی ارزشی، حصر فرهنگی، نخبه‌گرایی سیاسی و اقتدارطلبی است» (بشیریه: ۱۱۹).

این عوامل به‌طور مؤثری بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی مؤثر بوده است. شیرین هانتر در کتاب «اسلام و غرب» معتقد است: چهار عامل به ناپایداری و نوسان در سیاست خارجی جمهوری اسلامی کمک کرده است:

۱. غلبه سنت‌گرایی نوین در ساختار سیاسی ایران و نقش تعیین‌کننده آن در حوزه سیاست خارجی.

۲. ارزیابی ایدئولوژیک و غیرواقع‌گرایانه از توان خود.

۳. واکنش دیگر کشورها در نهادهای بین‌المللی نسبت به مبارزه‌طلبی انقلابی جمهوری اسلامی ایران.

۴. تجدد نظر در چشم‌انداز عقیدتی ایران (هانتر، ۱۳۸۰: ۲۳۰-۲۲۰)

به‌طور خلاصه می‌توان گفت که علت عدم تطابق سیاست خارجی ایران با جهان خارج ناشی از تقابل سنت‌گرایی حاکم بر دستگاه حکومتی ایران و تجددگرایی حاکم بر عرصه روابط بین‌المللی است.

مؤلفه‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، بیشتر متأثر از پان‌اسلامیسم (شیعیزم) و ناسیونالیسم است. مؤلفه‌های ناسیونالیسم زبان، فرهنگ و قومیت است. مؤلفه‌های پان‌اسلامیسم، ایدئولوژی جهانی است که تلاش می‌شود آن را به کشورهای دیگر صادر کرد «دفاع از حقوق همه مسلمانان» از این ایدئولوژی نشأت می‌گیرد. بنابراین ایران از گروه‌های حماس و حزب‌الله و جهاد اسلامی حمایت می‌کند که از دل ایدئولوژی انقلابی (شیع) بیرون می‌آید و در مقابل اسلام سنتی قرار می‌گیرد.

حکومت در ایران، در چارچوب جمهوری اسلامی بر بنیادی اسلامی و براساس برخی مفاهیم ایرانی شیعی استوار است. این ساختار با درآمیختن مفهوم ولایت فقیه در رأس، چهره تازه‌ای از مفهوم حکومت را در سرزمین ایران به نمایش در آورده است. شایسته توجه است که حکومت در ایران از آغاز بر دو پایه جدا از هم یعنی ملکوتی و مردمی بودن استوار بوده است. این آیین کهن ریشه در مفاهیمی دارد که فرهنگ میثرائیزم و مزدائیزم در ایران گستراندند (مجتهدزاده: ۱۹۵).

سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عرصه تجلی عناصر هویت ملی

در این قسمت سعی بر این است که تکوین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۸۷-۱۳۵۷) براساس مؤلفه‌های هویت ملی توضیح و تفسیر شود:

۱. تحلیل سیاست خارجی بازرگان بر اساس مؤلفه‌های ایران‌گرایی

(اسلام و تجدد در خدمت منافع ملی ایران)

سیاست خارجی بازرگان از یک سو در چارچوب مقدورات و محذورات واحد سیاسی دولت، ملت، تأکید بر عنصر ناسیونالیسم، تاریخ و فرهنگ ایران و از سوی دیگر احترام به هنجارها و قواعد بین‌الملل، حقوق بین‌الملل و سازمانهای بین‌الملل تکوین یافت. با برجستگی ایران‌گرایی و تجددگرایی در سیاست خارجی بازرگان، منافع ملی ایران مورد توجه و تأکید قرار گرفت و منافع امت اسلامی که مورد تأکید جهان‌وطنی‌های انقلابی بود به محاق رانده شد. از دیدگاه بازرگان ارتباط خاصی بین ایران‌گرایی و اسلام‌گرایی وجود دارد، به این معنی که از طریق اسلام باید به منافع ملی ایران خدمت کرد. «در سیاست خارجی، بازرگان نوعی سیاست عدم تعهد در پیش گرفت. وی بر این باور بود

که سیاست ایران در قبال قدرتهای بزرگ به گفته خودش باید مانند سیاست مصدق باشد، سیاست از طریق پایان دادن به سلطه انگلیس بود. بازرگان نیز در صدد بود تا با برهم زدن اتحاد عملی شاه با ایالات متحده به نفوذ مسلط امریکا پایان بخشد. جبهه ملی سنجابی و نهضت آزادی بازرگان هر دو سرشتی ملت‌گرایانه و دموکراتیک داشتند و به‌طور عمده از پشتیبانی طبقات متوسط و روشنفکران بهره‌مند از تحصیلات جدید برخوردار بودند. از دید هر دو آنها، واحد اولیه و اساسی وفاداری مردم در جامعه، دولت ملی ایران بود». (رمضانی، ۱۳۸۱: ۶۰) در حالی که جهان‌وطنی‌ها واحد اولیه و اساس مردم در جامعه را «امت اسلامی» می‌دانستند و هدف اصلی و نهایی خود را تشکیل «حکومت اسلامی جهانی» می‌دانستند. این تفسیر افراطی از آرمان فراملی آیت‌الله خمینی بر پایه نظم جهانی اسلامی استوار بود.

بلافاصله بعد از پیروزی انقلاب تقابل انگاره‌ها در اداره امور کشور و مدیریت کلان در عرصه داخلی و خارجی نمود عینی پیدا کرد. انترناسیونالیسم انقلابی درباره انگاره «آرمان‌های اسلامی» سامان یافت و دولت موقت پاسداری از «دولت ملی» را در بطن و متن خود نشانده. یک گفتمان، هدف اتخاذی دولت را، خدمت به ایران از طریق اسلام تعریف کرد و گفتمان دیگر رسالت خود را خدمت به اسلام از طریق ایران اختیار کرد؛ در بستر یک گفتمان، دین ابزار رشد و تعالی جامعه و در خدمت انسان‌هاست، دین امری خصوصی، فردی است که باید بازتاب‌های اجتماعی داشته باشد، لذا نباید آن را ایدئولوژیک کرد. از منظر گفتمان دیگر دین غیراجتماعی، غیرسیاسی و غیرایدئولوژیک در اساس فاقد معنا است؛ گفتمان نخست، صرفاً التزام عملی (نه التزام نظری) را به اصل ولایت فقیه تجویز کرد، گفتمان دوم، التزام عملی و نظری را دو روی یک سکه می‌دانست؛ یک گفتمان، مدافع اقتصاد سرمایه‌داری و مولد متکی بر صنعت آزادسازی اقتصاد و ورود به بازار جهانی براساس منافع ملی، کاهش نقش دولت در اقتصاد، تمرکززدایی، توسعه درون‌زا بود، گفتمان دیگر بر نوعی اقتصاد دولتی (اسلامی-سوسیالیستی) اصرار می‌ورزید (تاجیک، ۱۳۸۳: ۶۳).

به‌طور خلاصه می‌توان تقابل این دو انگاره را به صورت موارد ذیل ذکر کرد: (از دیدگاه انترناسیونالیست انقلابی و اسلامی‌گرا).

الف) مفهوم ملت و ملیت، چون در اساس با اسلام که عقیده و فکری جهان‌گراست، بیگانه است.

ب) دولت ملی به‌عنوان تجسم سیاسی و نهادی مظهر ناسیونالیسم، پایه‌ای در اسلامی ندارد، زیرا جامعه مسلمانان (امت) هم نماد و مظهر سیاسی و هم نماد روحانی و اجتماعی اسلامی است.

ج) جهان‌بینی اسلام و نظر آن نسبت به ماهیت بین‌دولتها، دوگانه است. بعد دوگانه از نگرش اسلام نسبت به جهان که آن را به دارالسلام و دارالحرب تقسیم می‌کند، مایه می‌گیرد (هانتز: ۲۲۸).

دولت موقت، ائتلافی از ملی‌گرایان سکولار و اسلامی بود از یک طرف نماد جبهه ملی بود که اعضای آن ۳۳ درصد کابینه را تشکیل می‌دادند و از طرف دیگر نماد نهضت آزادی و وابستگان آن بود که کنترل پنجاه درصد از اعضای کابینه را در اختیار داشتند، دولت موقت در مراحل نخستین انقلاب، از امتیازاتی برخوردار بود که هیچ گروه دیگری آنها را نداشت، این دولت نماینده ملی‌گرایی ایرانی و تشیع‌نوگرا بود (میلانی، ۱۳۸۱: ۲۶۳).

تشیع‌نوگرایی که بازرگان نماینده آن بود، به دلیل تأثیرپذیری از ایده‌های غربی آمیخته با ملی‌گرایی ایرانی و برخوردار از ماهیتی اعتدال‌آمیز، برای علما تنها نقشی مشورتی داشت، آیت‌الله خمینی، به لحاظ عدم اعتقاد و گاه دشمنی با ایده‌های غربی، در صدد ایجاد یک حکومت دینی برآمد.

این گروه به پیروی از دکتر محمد مصدق که سیاست خارجی موازنه منفی علیه انگلیس را دنبال می‌کرد، این سیاست را علیه آمریکا اعلام کردند. این گروه به این دلیل ایران‌گرا خوانده شدند که از «خدمت به ایران از طریق اسلام» سخن می‌گفتند و در عین حال میانه‌رو بودند، چون نظم موجود بین‌الملل را به رغم پیروی از سیاست موازنه منفی پذیرفتند و حاضر به همکاری با جهان بیرونی بر اساس رویه‌های موجود دیپلماتیک و سیاسی شدند. از یک‌سو به همکاری با آمریکا و شوروی براساس عدم تعهد استراتژیک و سیاست عدم تعهد پایبند بودند و از سوی دیگر به جهان سوم و توده‌گرایی ضد امپریالیستی گرایش داشتند. سیاست عدم تعهد، در این دوره، بر چهار رکن استوار بود: «کسب استقلال در سیاستگذاری خارجی، اجتناب از درگیری مستقیم

در رقابتهای شوروی و آمریکا، پایان دادن به وابستگی ایران به یکی از بلوکهای ایدئولوژیک و اصلاح روابط ایران با کلیه ملت‌ها (به استثنای اسرائیل و رژیم پیشین آفریقای جنوبی)» (غریاق زندی، ۱۳۸۷: ۲۸۰).

در ابتدا دولت انقلاب اعلام کرد که سیاست ایران مبتنی بر اصل عدم تعهد خواهد بود. تلقی رهبران انقلابی آن بود که عدم تعهد، اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی را به عنوان دولتی جهان سومی که داشتن اتحاد با شرق یا غرب تناسبی با زمینه‌های مذهبی، فرهنگی و تاریخی آن ندارد به تحقق خواهد رساند.

اعلام سیاست عدم تعهد از سوی ایران چهار هدف سیاسی عمده را مد نظر داشت:

۱. به دست آوردن استقلال در سیاستگذاری خارجی ۲. اجتناب از درگیری مستقیم در رقابتهای شوروی و آمریکا ۳. پایان دادن به وابستگی ایران به یکی از بلوکهای ایدئولوژیک ۴. اصلاح روابط ایران با کلیه ملت‌ها. رهبران انقلابی عنوان کردند که تصمیم آنها مبنی بر پیگیری سیاست عدم تعهد، بیشتر به دلیل خصلت وابسته رژیم شاه است که به لحاظ فرهنگی ضد اسلامی و مغایر با خصوصیات ملی ایران بوده است.

۲. تکوین سیاست خارجی میرحسین موسوی براساس مؤلفه‌های اسلامی

در این دوران مؤلفه اسلام‌گرایی نسبت به سایر عناصر هویت ملی مثل ایران‌گرایی و تجددگرایی برجستگی و نمود بیشتری در تکوین سیاست خارجی پیدا کرد. در این دوره سعی شد که از زوایه مذهب و فقه شیعه به جهان و حوادث آن نگاه شود. خط‌مشی‌ها، جهتگیری‌ها، اهداف، رفتار و عکس‌العمل نسبت به رخدادهای منطقه و جهان براساس دستورالعمل‌های ناشی از فقه شیعه صورت می‌گرفت به عبارتی سیاست اعلانی و اعمالی جمهوری اسلامی ایران در این دوره ناشی از مؤلفه‌های مذهب شیعه است و مؤلفه‌های ملی‌گرایی و تجددگرایی کاملاً به حاشیه رانده شدند. تقسیم‌بندی جهان به دو گروه دارالاسلام و دارالحرب در این چارچوب قابل فهم است. به عبارتی با تسلط گفتمان اسلام‌گرا - ایدئولوژیک و تأثیرگذاری این گفتمان بر عرصه‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی؛ سیاست و روابط خارجی ایران نیز دستخوش دگرگونی عمیق و بنیادی شد. با تحولات اساسی که در ایستارهای نظام سیاسی ایران ایجاد شد، سیاست خارجی جمهوری اسلامی مورد تجدیدنظر قرار گرفت و عناصر

ایدئولوژیک انقلاب در تبیین این اهداف بر سایر مؤلفه‌ها ارجحیت یافت. تقدم عامل ایدئولوژیک منجر به شکل‌گیری ایستارهای ذهنی خاص در نگرش و رفتار سیاستگذاران خارجی شده و ایران حمایت از مسلمانان نهضت‌های آزادی‌بخش و مبارزه با سلطه‌گران و مظاهر آن را به عنوان اهداف سیاست خارجی خود انتخاب نمود. در فضای سیاسی بعد از انقلاب ۵۷، نوعی «ملی‌هراسی» حاکم بر گفتمان مسلط این دوران شد. اگرچه در دوران این گفتمان مسلط، بازی معرفتی و سیاسی گوناگون برپا بود، اما روح حاکم بر گفتمان پوپولیستی و ایدئولوژیک این دوران، کاملاً متأثر از گرایش‌ها و تمایلات ضد ملی‌گرایانه بود. (تاجیک، ۱۳۸۳: ۱۳۰)

جنگ انگیزه‌های ناسیونالیستی و ملی را تا حدودی احیا کرد. «تمامیت ارضی» و «حب وطن» (سرزمین مقدس = ام‌القری) وارد آحاد تعریفی امنیت ملی شدند. جنگ «بسط» را در گرو «حفظ» قرار داد. «حفظ» نظام فریضه‌ای لازم و واجب شد. جنگ، آنان را به سوی نظریه بقا نکشاند و کماکان بر انقلاب مستمر تأکید می‌ورزیدند. جنگ بر باور آنان نشانده که راه قدس از کربلا می‌گذرد. «دگر» آنان، صرفاً عراق نبود، آنان تمامیت کفر را در مقابل خود می‌دیدند. جنگ، نبردی مقدس میان «دارالسلام» و «دارالحرب» بود. نظریه حفظ ام‌القری نیز در بطن و متن خود خبر از نوعی بسط می‌داد. برای حفظ ام‌القری می‌بایست هاله‌های سمپاتیک آن را در اقصا نقاط جهان محفوظ و مربوط نگاه داشت. اندیشیدن به ام‌القری خارج از مدار علقه‌ها و پیوندهای ایدئولوژیک (آنچه را که یک امت معنا می‌بخشد) و نیز تأمل در ایدئولوژی خارج از مدار جهانشمولی و حقیقت‌محوری آن، مجالی برای طرح و بحث نداشت (تاجیک فیروزآبادی، ۱۳۸۲: ۷۰).

جمهوری اسلامی ایران، کشورهای جهان سوم را به دو اردوگاه تقسیم‌بندی کرد. گروه اول را جنبش‌ها و کشورهای اسلامی و گروه دوم شامل جنبش‌ها و کشورهای غیراسلامی است. این تقسیم‌بندی، تأثیر مستقیمی بر رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران بر جای گذاشته است. این واحدها شامل دولتهای جهان‌سومی غیرسرمایه‌داری که دارای گرایشهای سوسیالیستی بودند و همچنین دولتهایی از جهان سوم که دارای گرایش به کشورهای سرمایه‌داری موافق غرب بودند، می‌شد. در حقیقت باید عمده‌ترین کار ویژه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در چارچوب

مواضع اتخاذ شده در قبال کشورهای اسلامی خاورمیانه مورد ملاحظه قرار داد. ایران انقلابی با تکیه بر اسلام به عنوان نقطه تمرکز و تجمع جدید، برای یکپارچگی جهان سوم به تقسیم جهان سوم به صفوف اسلامی و غیراسلامی کمک کرد. در نتیجه روند تجزیه و جدایی این دو مجموعه در دهه ۱۹۸۰ سرعت یافت.

به‌طور کلی رهبران ایران بعد از انقلاب اسلامی، جهتگیری سیاسی خود را از ایالات متحده آمریکا تغییر داده و در ازای آن روابط جدیدی با اردوگاه انقلابی و تندروی کشورهای جهان سوم برقرار نمودند. نگرش سیاست خارجی جمهوری اسلامی به سوی جنبش‌های آزادی‌بخش ملی را می‌توان بخشی از فرایند مورد نظر ایران برای تحول انقلابی در روابط بین‌الملل دانست. در هر حال علی‌رغم حمایت‌های اعلام شده از چندین سازمان و جنبش آزادی‌بخش، سیاست‌های جمهوری اسلامی ایران دو سویه و غیرمتوازن باقی ماند. میزان حمایت‌های ایران از این‌گونه جنبش‌ها در مقایسه با سایر رژیم‌های انقلابی به مراتب گسترده‌تر و فراگیرتر بود. به‌عنوان مثال همچنان که در ابتدا رژیم انقلابی در ایران، تأکید بر جنبش‌های آزادی‌بخش اسلامی داشت، اما به تدریج حمایت ایران از سازمان‌های آزادی‌بخش فلسطین کاهش یافت. در این رابطه رهبران ایران در صدد بودند تا جبهه اسلامی را علیه اسرائیل تقویت نموده و آن را طلایه‌دار مبارزات اسلامی مردم فلسطین معرفی نمایند (احتشامی، ۱۳۷۸: ۹-۲۰۷).

دکترین سیاست خارجی امام خمینی «نه شرقی، نه غربی جمهوری اسلامی ایران و صدور انقلاب اسلامی» بود که هر دو در نهایت باعث آفرینش یک نظم بین‌المللی اسلامی می‌شد. اعمال ایران انقلابی باعث شد که رفتار سیاست خارجی ایران به‌طور کامل خارج از چارچوب منافع ملی و تحت سلطه انعکاس ایدئولوژی باشد.

جمهوری اسلامی در سال‌های ۶۸-۱۳۶۰ تلاش می‌کرد تا بدون توجه به نظام حاکم در عرصه روابط بین‌الملل هنجارهای موجود در سیاست خارجی را بر هم زده و نظم مورد نظر خود را جایگزین آن نماید. در این راستا سیاست خارجی جدید ایران مخاطبان خود را ملتها قرار داد، با این امید که با ایجاد ارتباط با ملتها قادر خواهد بود به اهداف انقلاب اسلامی دست یابد. اهدافی که سیاست خارجی در این سالها دنبال می‌نمود عبارت بودند از: طرح صدور انقلاب اسلامی، بیان فرضیه جهاد در دو بعد فرهنگی و نظامی، طرح موضوع استکبارستیزی و بیداری ملل مستضعف، بیداری ملل

مسلمان جهان، به خصوص بیداری ملل حاشیه خلیج فارس که به علت اشتراکات فرهنگی و مذهبی روی آن تأکید خاصی می شود (ازغندی، ۱۳۸۲: ۱۴).

بنابراین سیاست خارجی میرحسین موسوی ارزش محور و بر اصول سستی و انتزاعی و ارزش های اخلاقی مبتنی بود. هدف اصلی سیاست خارجی در این دوره؛ پیروزی در جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، حفظ تمامیت ارضی کشور و استقلال ایران بود. در این عصر شاهد رفتار دوگانه در عرصه خارجی هستیم. در کنار دولت گروهها و نهادهای غیررسمی رادیکال فعالیت می کردند و در بسیاری از مواقع فعالیتهای وزارت خارجه را تحت تأثیر قرار می دادند. نفوذ این گروهها و اشخاص ذی نفع به علت عدم نهادینه شدن انقلاب؛ در جهتگیری سیاست خارجی بسیار مؤثر بود.

سیاست خارجی در این عصر براساس آموزه ها و موازین اسلامی و تحقق ارزشهای اسلامی تنظیم گردیده موضوع صدور انقلاب و سیاست «نه شرقی- نه غربی» منجر به شکل گیری ایدئولوژی نظام سیاسی ایران گردید. براساس ایدئولوژی نظام سیاسی، بسیج مردم براساس خواسته رهبران انقلاب و در حمایت از نظام انقلابی شکل گرفت.

در عین حال دوره ۸ ساله میرحسین موسوی چند امتیاز برای جمهوری اسلامی داشت:

- حفظ انقلاب و دستاوردهای آن.

- حفظ تمامیت ارضی ایران در جنگ تحمیلی و فایق آمدن بر قیام های داخلی.

- به رغم ۸ سال جنگ؛ توانست از ایجاد بحران اقتصادی جلوگیری کند؛ مسأله ای که به نظر می رسد مهمترین مورد موفقیت موسوی محسوب می شود.

۳. تحلیل سیاست خارجی هاشمی براساس مصلحت دولت اسلامی

وزن ایدئولوژی و منافع ملی بستگی به وضعیت خاص و شرایط زمانی دارد. در این دوره واقعگرایان ارزش محور بیشتر نگران و دلمشغول واکنش محیط بین الملل به انقلاب آنها و عواقب آن بودند. همانند آرمانگرایان، واقعگرایان ارزش محور نیز درصدد صدور انقلاب خود هستند. لیکن راهبرد آنها متفاوت است. آنها به جای ارسال کمکهای مادی برای حمایت از جنبش های آزادیبخش در خارج اولویت را به ساختن کشورشان به عنوان مدل دولت انقلابی می دهند. آنها همچنین این واقعیت را درک

می‌کنند که کشورشان محتاج کمکهای خارجی برای نوسازی است، بنابراین متوجه اهمیت حفظ روابط دیپلماتیک و اقتصادی سالم با سایر کشورها، به‌خصوص با قدرتهای بزرگ هستند. همچنین بیشتر مایل‌اند که به دغدغه‌های داخل پردازند تا دغدغه‌های بین‌المللی، علاوه بر این واقعگرایان به اندازه کافی عملگرا هستند که بی‌نتیجه بودن انزوای بین‌المللی کشور را درک کنند. هاشمی رفسنجانی از رهبران انقلابی واقعگرا است که در میان رهبران جدید در جهت مخالف تمایلات انزواطلبانه تلاش کرد. رفسنجانی با توجه به فشارهای فزاینده توسعه اقتصادی و تلاش برای بازسازی کشور حتی از موضوع جدال برانگیز به‌کارگیری متخصصان و مقاطعه‌کاران خارجی در زمانی که سرویس‌های مشابه در داخل در دسترس نبود حمایت کرد.

براساس این دیدگاه اولویت منافع ملی بر مصالح فراملی در شرایط بروز تعارض به دلیل مقتضیات زمانی است. بدین معنا که اگر هم از لحاظ اصول ارزشی مسؤلیت‌های فراملی مقدم بر منافع ملی باشند، ولی به لحاظ شرایط زمانی و مکانی منافع ملی بر آنها اولویت دارد. برخی از معتقدان به این دیدگاه به چنین امری قایل هستند. سید محمد صدر در این باره می‌نویسد: «در شرایط حاضر جمهوری اسلامی ایران، قلب جهان اسلام است... امنیت جمهوری اسلامی ایران، بر امنیت جهان اسلام تقدم رتبی دارد، نه برتری واقعی و بر این معنا حفظ امنیت جمهوری اسلامی ایران به معنای حفظ امنیت جهان اسلام نیز خواهد بود» این دیدگاه گویای نوعی اولویت منافع ملی در عمل است، حال با هر توجیهی صورت بگیرد در اصل قضیه تفاوتی نمی‌کند. دیدگاه حجتی کرمانی از این نیز فراتر می‌رود: «این ادعا که اساساً حکومت اسلامی یک حکومت فراملی است، اگر از دیدگاه نظری باشد، صحیح است. با توجه به الزام به معاهدات بین‌المللی و عرف حقوق جهانی فراملی بودن حکومت و رهبری جمهوری اسلامی ایران نه مدلول قانون اساسی است، نه سازگار با عرف حقوق بین‌الملل و نه مورد ادعای رهبر و دولت جمهوری اسلامی ایران.» (کیانی، ۱۳۸۶: ۸۴).

در این دوره اسلام و مسائل اسلامی همچنان نقش اساسی در تدوین سیاست خارجی ایران بازی می‌کنند. به هر حال به عنوان نیازهای راهبرد جدید، ایران در سالهای اخیر به ضرورت جبران خسارتهای دیپلماتیک ناشی از جنگ ایران و عراق پی برده و در صدد بازسازی مشکلات، محدودیت‌ها و مخاطرات قبل است (احتشامی: ۹۵). به

محض شکل‌گیری ساخت جدید قدرت در نظام سیاسی ایران، تأثیرگذاری جناح‌های تندرو در حوزه‌های مختلف سیاست خارجی کاهش یافته، در نتیجه در جهتگیری ایران نسبت به سازمانها و نهادهای بین‌المللی همچنین قدرتهای بزرگ تأثیرگذار بود. در خاتمه و به بیانی جامع‌تر می‌توان گفت که جهتگیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، همانند دوران قبل همچنان اسلام‌گرا، غیرمتعهد و طرفدار جنوب باقی ماند. بنابراین درجه اهمیت و ارزشی که جمهوری اسلامی برای منافع مختلف خود قایل است، براساس تعریف هویت و نقش ملی معین می‌شود که خود اولویت و برتری آنها را نیز مشخص و معین می‌کند.

پس از به قدرت رسیدن هاشمی رفسنجانی، جمهوری اسلامی فرصت پیدا کرد با انتخاب گزینه‌های سیاسی بسیار گسترده‌تری نسبت به آنچه جنگ میسر می‌ساخت، خط‌مشی واقع‌بینانه‌تری را اتخاذ نماید. ظاهراً این جریان در قالب دکترین ام‌القری که در واقع شکل جدید بنیادگرایی جمهوری اسلامی ایران است، ظهور پیدا کرد.

لاریجانی (واضع نظریه ام‌القراء) با تأکید بر عنصر اسلام معتقد است که: ۱. جهان اسلام امت واحده است؛ ۲. ملاک وحدت امت رهبری آن است؛ ۳. رهبری جهان اسلام بر مبنای اصل ولایت فقیه است، یعنی آن کس که به پیامبر گرامی اسلام در علم، عمل، تقوا و غیره نزدیکتر است، خلیفه زمان خواهد بود؛ ۴. هرگاه در یکی از بلاد اسلامی حکومتی روی کار آید که رهبری آن لیاقت رهبری امت را داشته باشد، در آن صورت آن نظام ام‌القراء دارالاسلام می‌شود. ۵. اگر کشوری ام‌القراء شود، در آن صورت رهبری آن موظف است مصالح کل امت را ملحوظ دارد. از سوی دیگر حفظ آن برای کل امت فریضه بوده، بر هر امر دیگر تقدم دارد. از نظر لاریجانی این ام‌القراء ایران است و کل کشورهای اسلامی حول این ام‌القراء باید متحد شوند (لاریجانی، ۱۳۶۹: ۵۰-۴۸).

به واسطه مشکلات ناشی از اتخاذ رویکرد اسلامی که در سیاست خارجی پدید آمد رهبران ایران به حفظ ایران گرایش پیدا کردند این نظریه، معتقد است «۱- مطابق دیدگاه حضرت امام خمینی، وظیفه اصلی هر فرد مسلمان در درجه اول حفظ ایران اسلامی است، ایرانی که بدون هیچ تردید ام‌القراء جهان اسلام است» «۲- حکومت ما حکومت اسلامی است زیرا در رأس امور ولی فقیه است، احکام اسلامی در کشور

برقرار است، ما خود را مسئول رفع مشکلات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همه مسلمانان و جهان نمی‌دانیم، بلکه برادری خوش قلب و مهربان و دلسوز هستیم که حتی‌المقدور مساعدت لایق رهبری کل امت باشد. ملاحظه می‌نمایید که برای ام‌القرآ شدن موقعیت استراتژیک، جمعیت، نژاد و امثال اینها مطرح نیست، بلکه ملاک در ولایت است (غریاق زندی: ۲۹۷).

نظریه‌ام‌القرآ از اواسط دهه ۸۰ یعنی از اواسط جنگ عراق علیه ایران، گفتمان امت محور در چارچوب دوران انزوآگرایی به تدریج و تحت تأثیر مشکلات داخلی و متأثر از فشارهای بین‌المللی به گفتمان مرکز محور با تأکید و ضرورت دفاع از تمامیت ارضی و حفظ ام‌القرآ تبدیل شد. در عین حال جهتگیری تجدیدنظرطلبانه مکتبی کردن سیاست خارجی و دفاع از آرمانهای اسلامی به مثابه مهمترین اولویت راهبردی، جایگاه خود را در سیاست خارجی حفظ کرد. در این دوره گفتمان عملگرایی ارزش محور در روابط خارجی ایران حاکم بود. ایران ضمن اهتمام به فرایند بازسازی و اصلاح اعلام نمود که مطابق با ارزش‌ها عمل می‌کند و نمی‌تواند در قبال مسائل اسلامی بی‌تفاوت باشد. از اواخر جنگ هشت‌ساله، بحث صدور انقلاب به لحاظ ایدئولوژیک کم‌رنگ گردید. در این دوره بحث صدور انقلاب به نوع دیگری دوباره مطرح شد، صدور انقلاب اسلامی یکی از الزامات سیاست خارجی ایران است. به قول بعضی از مفسران غربی، ایران بدون گسترش انقلاب اسلامی (صدور انقلاب) به فراتر از مرزهای خود، نمی‌تواند پایا باشد.

صدور انقلاب در این دوره رنگ و بوی ایدئولوژیک نداشت، بلکه مبتنی بر الگوسازی اقتصادی بود. در این دوره صدور انقلاب مترادف با ارائه الگوی توسعه اقتصادی ایران به سایر کشورها تعریف شد. اعتقاد بر این بود اگر نظام حکومتی در ایران که ماهیتی اسلامی دارد، بتواند ثابت کند که از نظر اقتصادی نیز مدلی موفق و کارآمد است، مسلمانان و کشورهای اسلامی به‌صورت خودکار و داوطلبانه از آن الگوبرداری خواهند کرد. آقای رفسنجانی در این خصوص بیان داشت که «کشور انقلابی ما وارد مرحله چهارم سازماندهی شده است ما مصمم هستیم به خواست خدا و تلاش ملت علی‌رغم کارشکنی‌های استکبار علیه ایران، این مرحله طولانی و سخت را بدون خدشه وارد کردن به استقلال سیاسی به پایان برسانیم و الگوی یک کشور اسلامی را به

جهان ارائه دهیم. چیزی که ما به دنبال آن هستیم، استقلال اقتصادی علمی، فنی، و تکنولوژیک است. از نظر ایران به صرف صدور ایدئولوژیک، انقلاب نمی‌تواند گسترش یابد (آقایی، ۱۳۸۶: ۳-۱۲۲).

حمایت از نهضت‌های آزادی‌بخش اسلامی از اهداف دیگری است که ایران برای رسیدن به اهداف فراملی برگزیده است. اهداف فراملی ایران در ابتدا دفاع از حقوق حقه مردم مظلوم مسلمان در سراسر جهان و در نهایت ایجاد حکومت جهانی اسلامی می‌باشد. بدان معنا که تقویت و حمایت از این‌گونه جنبش‌ها به‌خصوص جنبش‌های شیعی هم می‌تواند اهداف ملی و فراملی را محقق سازد. با عنایت به اینکه اهداف ملی در این دوره نیز مورد توجه بسیاری قرار گرفت، می‌باید توجه داشت که این‌گونه حمایتها تا چه میزان در جهت کسب منافع ملی ایران مفید واقع می‌گردد و از سوی دیگر می‌بایست به میزان توانمندی‌های ایران در کمک به این جنبش‌ها و همچنین تهدیدات احتمالی از سوی دیگر واحدهای نظام بین‌الملل علیه ایران به بهانه نقض اصل عدم مداخله در امور دیگران توجه داشت. مقابله با اسرائیل و دفاع از حقوق مردم مسلمان فلسطین همچنان از بارزترین اهداف سیاست خارجی ایران می‌باشد.

۴. تحلیل سیاست خارجی خاتمی براساس مؤلفه‌های ایران‌گرایی،

اسلام‌گرایی و تجددگرایی حاکم شدن تفسیر کانتی در سیاست خارجی ایران

الکساندر ونت، از سه نوع فرهنگ هابزی، لاکی و کانتی یاد می‌کند که به ترتیب، به دشمنی، رقابت و دوستی منجر می‌شوند. برتری هر کدام از این سه فرهنگ در دولت در جهتگیری آن در سیاست خارجی تأثیر گذاشته و در رفتار آن مؤثر است. با پذیرش هر کدام از آنها، زاویه نگاه دولتمردان و تصمیم‌گیرندگان سیاست خارجی به دیگران متفاوت خواهد بود. هویت آنها متأثر از این نگاه تکوین یافته و رفتارشان در خارج از این منظر صورت می‌گیرد. (یزدان‌فام، ۱۳۸۷: ۲۶۶) ونت، استدلال می‌کند که منطق هابزی آنارشی که برحسب رئالیست‌ها، بالاخص رئالیست‌های ساختارگرا برای کلیت روابط بین‌الملل است، صرفاً یک قرائت و فهم از آنارشی است. منطق یا فرهنگ آنارشی هابزی که دشمنی و «جنگ همه علیه همه، مشخصه اساسی آن است، در شرایط و مقاطع تاریخی خاصی غالب بوده است، اما در منطق آنارشی لاکی، در روابط میان

«خودی‌ها» و «دیگرها» فرهنگ رقابت، جایگزین دشمنی و جنگ می‌گردد که در آن حق حاکمیت رقبا به رسمیت شناخته می‌شود. در عرصه عملی روابط بین‌الملل، می‌توان ادعا کرد، حداقل در دوره معاصر، غالباً چنین منطقی حاکم بوده است. همچنین زمانی که رقابت خویش‌داری دارانه جای خود را به تعامل دوستانه می‌دهد، منطق آنارشی کانتی حاکم می‌گردد (ونت، ۱۳۸۴: ۳۶۰-۳۵۰).

اگر سه منبع هنجارها را در نظر بگیریم، یعنی هنجارهای بین‌المللی، هنجارهای نخبگان سیاسی داخلی و هنجارهای کل مردم، شاید بتوان قرابتی بین هنجارهای مردم جامعه ایران و هنجارهای جامعه بین‌المللی یافت. بنابراین منابع هنجارهای به‌کار گرفته شده برای سیاستگذاری تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها، ناشی از فرهنگ و خواسته‌های سیاسی جدید مردم و هنجارهای پذیرفته شده جامعه بین‌المللی بوده است. طبیعی است این منابع و این هنجارها متفاوت از منابع و هنجارهایی بوده که پیش از این سیاستگذاران مورد استفاده قرار می‌دادند. با درونی شدن این هنجارها، طی یک فرایند طولانی و تکراری، هویتی دیگر برای کنشگر شکل می‌گیرد. ایرانیان و بالانخص سیاستمداران باید تعریف دیگری ارائه دهند و اعمال خاصی را باید انجام دهند. با تعریف جدید از خود، اعمال و کردار خاصی از او انتظار می‌رود. این وضعیت تغییر یافته لازم است که در معانی جمعی وارد گردد، باید اصلاحات و مفاهیم جدید مورد پذیرش عموم قرار گیرد و دیگران بپذیرند. بدین صورت ایران با نگاه به دیگران و براساس مفاهیم بین‌دینی برای خود هویتی قایل می‌شود و براساس هویت مذکور، نقش و جایگاهی برای خویش تعریف می‌نماید. لذا باید ایران جایگاهی معنایی در این معنای جمعی برای خویش به دست آورد. باید کنش‌هایی انجام دهد که توجیه آنها با استناد به این معنای جمعی امکان‌پذیر باشد (ازغندی، ۱۳۸۳: ۳۲).

شبه‌نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها در پاسخ به مقاله کشمکش تمدن‌ها مطرح شد در این شبه‌نظریه به جای تأکید بر مذهبی خاص، کل مسلمانان مد نظر قرار می‌گیرند، با این تفاوت که عنصر جغرافیا و حوزه تمدن ایران در آن برجسته می‌شود، تساهل دینی و همزیستی ادیان مورد ملاحظه قرار می‌گیرد. این حوزه ایران، افغانستان، تاجیکستان، ترکمنستان، آذربایجان و بخش‌هایی از پاکستان، ترکیه، عراق، اعراب جنوب خلیج فارس را شامل می‌شود و در آن حفظ تمدن اولویت اصلی است. چنگیز پهلوان در این

باره می‌نویسد: اولویت با حوزه تمدنی است که در آن زیست می‌کنیم... بنابراین، من از امپراتوری ایران به معنای شوونیستی آن به دور هستم، اما من فکر می‌کنم که ما یک جهان ایران به معنای خاص آن داریم که این جهان ایران خاص یکی از ستون‌های صلح آینده جهان به معنای عام آن است. با این نگرش، به تمدنهای دیگر هم احترام می‌گذارم، چرا که معتقدیم همه تمدن‌ها بر روی یکدیگر تأثیر می‌گذارند و در داد و ستد با هم هستند. با این تفکر فرهنگی باید یک دموکراسی فرهنگی - تمدنی به وجود آید و ما نمی‌توانیم فکر کنیم، تمدن‌های دیگر وجود نداشته باشند. بنابراین من فکر می‌کنم زیست تمدنی ما با زیست تمدن‌های مجاور با هم آمیخته است، آنها به ما کمک می‌کنند و ما به آنها (پهلوان، ۱۳۷۱: ۲۱-۱۷).

نقطه ثقل و کانون تفکرات خاتمی «توسعه سیاسی» بود. تأکید خاتمی بر اصلاحات بیشتر ناظر به گسترش مردم‌سالاری در داخل بود. از دید خاتمی توسعه اقتصادی و به دنبال آن توسعه سیاسی و دیگر انواع توسعه در گرو دگرذیسی جامعه است که خود نیازمند وجود آزادی عقیده و ابزار آزادانه عقاید همراه با حاکم شدن ارزش‌های مردم‌سالارانه است. استدلال می‌شود که در چنین فرایندی، این امر باعث مشروعیت بخشیدن به نظام امنیت‌سازی نظام سیاسی ایران و در نهایت منجر به جذب سرمایه‌گذاری خارجی و ثبات اقتصادی می‌شود. در امور خارجی خاتمی با انتخاب سیاست اعتمادسازی در سایه تکیه بر احترام متقابل و مهمتر از آن اصل تنش‌زدایی باعث کمرنگ شدن کدورت و تخاصم روابط ایران با جهان خارج گردید، سیاست خارجی این دوره دارای ویژگیها و دستاوردهای زیر می‌باشد:

۱. احترام متقابل در عرصه سیاست خارجی توأم با مصلحت‌اندیشی که بر این اساس سیاست خارجی را در جهت کسب منافع ملی سوق داد.
۲. رشد تفکرات اسلامی در جهان و مبارزه با تفکرات طرفداران ضد ایرانی
۳. مشارکت فعال در تصمیم‌گیری‌های استراتژیک در سطح منطقه و نظام بین‌الملل که ناشی از سیاست تنش‌زدایی می‌باشد (آقایی: ۱۴۹).

به نظر می‌رسد که «نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها»ی آقای خاتمی به مثابه ابزار مناسبی برای ترویج و صدور انقلاب اسلامی ایران در شکل مردم‌سالاری دینی جلوه‌گر شده است. «گفت‌وگوی تمدن‌ها راهکاری برای نزدیکتر شدن و تفاهم بین فرهنگ‌ها و

تمدن‌های گوناگون جهان است... امروزه جهان به شدت نیازمند تدوین روابط اجتماعی و انسانی است. بر این اساس گفت‌وگوی بین شرق و غرب ضروری است و با چنین تصویری است که تمدن‌ها از خود و دیگران انتقاد می‌کنند و به میراث یکدیگر توجه می‌کنند و از تجربیات یکدیگر درس می‌گیرند. در این گفت‌وگو شرق و غرب با نظرات و ارزش‌های یکدیگر آشنا شده و بدان احترام می‌گذارند.

خاتمی سیاست داخلی خود را ایجاد جامعه مدنی، گسترش آزادی بیان، قانونگرایی، مشارکت مردم در امور جامعه، گفت‌وگو و توسعه سیاسی قرار داد. سیاست خارجی وی نیز براساس تنش‌زدایی و انعطاف بیشتر در مناسبات منطقه‌ای و بین‌المللی و دور کردن تهران از کانون‌های تنش و بحران مبتنی بود. وجود ذهنیتی منفی در جهان خارج نسبت به جمهوری اسلامی از یک‌سو و طرح نظریه ضرورت غرب‌ستیزی و امریکاستیزی در محافل سیاسی داخل کشور منجر به شکل‌گیری شرایطی شده بود که آقای خاتمی در مقام رئیس جمهور، سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگوی تمدن‌ها را مطرح ساخته بود (ازغندی: ۳۳).

با چنین ابزاری نه تنها فهم بخش‌های مختلف جهان اسلام از یکدیگر بیشتر می‌گردد، بلکه توجه کشورهای غیراسلامی را نیز به فرهنگ و دین اسلام جلب می‌نماید. بنابراین از آنجایی که توجه بسیاری از کشورها به امر گفت‌وگوی تمدن‌ها جلب شده و چون منادی آن، ایران اسلامی بوده است، اگر آرمان‌های دموکراتیک در داخل ایران با توجه به معیار اسلامی عملی گردد، می‌تواند اهداف و نظریات ایران را به منظور ترویج تفکرات اسلامی خود به جهانیان عرضه کند. لذا تقارن حکومت مردم‌سالاری دینی و تحقق این هدف (مردم‌سالاری دینی) در داخل و همچنین گفت‌وگوی تمدن‌ها علاوه بر صدور آزادانه اهداف انقلاب اسلامی به جوامع گوناگون اسلامی و غیراسلامی جهان، موجب کسب اعتبار و تشخیص و به تبع آن تأمین منافع ملی ایران است.

سیاست خارجی جمهوری اسلامی پس از دوم خرداد ۱۳۷۶ رویکرد فرهنگ‌محور به خود گرفت و اولویت خود را از توسعه اقتصادی به توسعه سیاسی معطوف ساخت. لذا به نظر می‌رسد، سازنده‌گرایی که در برگزیده نظریه‌های عقلانی و تلفیقی است، بتواند توضیح‌دهنده رفتار خارجی ایران تلقی گردد. بر اساس رویکرد سازنده‌گرایی

هنگامی که مفاهیم بین‌الادھانی و هنجارها تبیین‌گر روابط ساختارها و کنشگران باشند، از سیاست‌گفت‌وگوی تمدن‌ها انتظار می‌رود از طریق معانی تساهل و تعامل فرهنگی، الگویی جدید از روابط میان کشورها ارائه دهد که به صلح پایدار، دوستی ملل و همبستگی متقابل کشورها منجر گردد.

بر اساس اصول جدید در سیاست خارجی که بر تنش‌زدایی و همزیستی مسالمت‌آمیز تأکید دارد، ایران می‌بایست به صورت یک قدرت مدنی در صحنه بین‌المللی رفتار کند. در واقع سیاست خارجی جدید در درجه نخست در تلاش کسب اعتبار جهانی از دست رفته است. به پیروی از این سیاست در چهار سال اول ریاست جمهوری آقای خاتمی، دولت جمهوری اسلامی گام‌های اساسی برای گفت‌وگو با جهان خارج و تنش‌زدایی با کشورهای منطقه و جهان برداشته و همکاری‌های منطقه‌ای و بین‌المللی خود را افزایش داده است. از دیگر تحولات در گفتمان سیاسی بررسی نقادانه ارزش‌ها و هنجارهای گذشته است. البته هر چند که این تحول نیز با محدودیت‌هایی روبه‌رو است و تمام حوزه‌ها را در بر نگرفته، ولی با توجه به رفتارهایی که نسل جدید در روند تحولات سیاسی و اجتماعی از خود بروز می‌دهد، در انتظار گسترش روزافزون آن خواهیم بود (ازغندی، ۱۳۸۳: ۲۰).

از دیدگاه آقای خاتمی اگر ما (ایران) بخواهیم در سیاست خارجی امتیازهایی بگیریم، ابتدا نیاز به شناخت داریم، چرا که حرکت بدون شناخت مقدور نیست، اعم از شناخت رقبا یا دوستان و یا کشورهای خارجی در صحنه داخلی و بین‌المللی. بنابراین روند اخیر تحولی در محتوای سیاست خارجی ایران ایجاد کرد. یعنی ایران از توجه صرف به رفع نیاز و کاهش شرایط اضطراری به سمت شناخت شرایط منطقه‌ای و بین‌المللی تغییر جهت داد. به عبارت روشن‌تر سیاست خارجی ایران در دوران آقای خاتمی هم از نظر بیان (لحن) و هم محتوا با تحول اساسی روبه‌رو شد.

۵. تحلیل سیاست خارجی احمدی‌نژاد بر اساس مؤلفه‌های اسلام‌گرایی

در کشورهای توسعه‌نیافته سیاسی که جامعه مدنی مجال بروز نیافته، عقاید، اندیشه‌ها، اعتقادات و باورهای شخص حاکم بر جهتگیری سیاست خارجی کشور بسیار مؤثر است. برای همین با تغییر رئیس دولت جهتگیری سیاست خارجی تغییر اساسی می‌یابد.

به عبارت دیگر از مؤلفه‌های سیاست خارجی کشورهای توسعه‌نیافته سیاسی شخصیت‌محوری آنها است. نقش افراد و شخصیت‌ها در رفتارها و تعیین دستورکارها مشخص می‌شود (Ehteshami, 2008).

احمدی‌نژاد با شعارهای انقلابی و بازگشت به اندیشه‌های امام و همچنین تأکید بر ارزشهای مذهبی و اسلامی به قدرت رسید. بنابراین در سیاست خارجی نیز این اندیشه‌ها و معیارها باید ارزش خاصی داشته باشند. شاید بتوان گفت که بیشتر جنبه‌های سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد برگرفته از آرمانگرایی سالهای ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸ است. یعنی دوره جنگ هشت‌ساله و دوره نخست‌وزیری آقای میرحسین موسوی. تأکید بر ارزشهای انقلاب و صدور آن با توجه به اصول قانون اساسی، استکبارستیزی و نفی سلطه‌پذیری، مبارزه با امپریالیسم، حمایت از جنبش‌های آزادیبخش و به‌خصوص حمایت از مردم فلسطین، حماس و حزب‌الله لبنان، گسترش رابطه با کشورهای آمریکای لاتین و به‌خصوص ونزوئلا و بولیوی به دلیل تمایلات ضدامپریالیستی آنان از جمله مواردی است که آن دوره را بیشتر به یاد می‌آورد.

دولت نهم راهبرد کلان خود را مهرورزی، عدالت‌گستری، خدمت به بندگان خدا و پیشرفت و تعالی مادی و معنوی، اعلام کرد. همچنین احمدی‌نژاد مؤلفه‌های اصلی راهبرد سیاست خارجی خود را حفظ استقلال همه‌جانبه کشور و تعامل بین‌المللی بر منبای عدالت، صلح و عزت برای همه، مبارزه با بی‌عدالتی و تبعیض، ناامنی و تحقیر ملت‌ها و جنگ‌افروزی مطرح نمود. موفقیت در سیاست خارجی، توأم با موفقیت در امور داخلی است. در داخل کشور ملت با مشکلات عدیده‌ای روبه‌رو است. طراحی، سازماندهی، تصمیم‌سازی و اجرای تصمیمات در عرصه سیاست خارجی بدون توجه به نیازهای داخلی، کشور را با مشکلات متعدد؛ و سیاست خارجی را با ناکامی مواجه می‌سازد.

پس از انتخابات دوره نهم ریاست جمهوری پاره‌ای از جملات آرمان‌خواهانه ششمین رئیس‌جمهور منتخب مستمسکی برای دور جدید از فشارهای سیاسی بر ایران آغاز شد. به رغم تأکید مستمر رهبران جناح پیروز در انتخابات بر اعتدال سیاسی، این اظهارات احمدی‌نژاد این تصور غلط را به وجود آورد که بار دیگر هزاره‌گرایی به شکل پوپولیستی یا بنیادگرایی به عرصه سیاست ایران برگشته و جناح «اصول‌گرایی» جمهوری اسلامی به اظهار احمدی‌نژاد در صدد انقلابی علیه نظم و نسق موجود جهانی است.

«امروز به واسطه خون شهیدان مجدداً انقلاب اسلامی رخ داده است. انقلاب اسلامی در سال ۸۴ به وقوع پیوسته و ان شاء الله ریشه بی عدالتی‌ها را در دنیا خواهد خشکاند... دوران استکبار، سلطه، ظلم و بی عدالتی به سر آمده و امواج انقلاب اسلامی به زودی همه دنیا را در بر خواهد گرفت و نشانه‌های آن از هم اکنون پیداست.» در نتیجه این جملات، فضای نامناسب‌تری در محیط بین‌المللی ایران به وجود آمد. به تفسیر گروه بحران‌های بین‌المللی، در نتیجه این انتخاب، آینده سیاسی ایران «تیره» و روابط آن با غرب نامناسب‌تر خواهد شد. در چنین فضایی تلاش جمهوری اسلامی ایران برای احیای ارزش‌های انقلابی به دوری جدید از استراتژی تجدیدنظر / خشونت‌طلبانه علیه نظم و نسق موجود جهانی تعبیر شد. عدالت‌خواهی، صلح‌طلبی و تعهدزدایی سه عنصر مهم در سیاست خارجی ماست. (سیف‌زاده a، ۱۳۸۴: ۱۵۶).

در ایران بنیادگرایی با اشتباه گرفتن دولت با امت و گاه ساختار اجتماعی طبقه (به صورت اقتصادی و سنتی)، زمینه را برای پراکندگی و آلودگی قدرت ایجاد کرده است. گاه با نگرش خلافتی، قدرت ملی در خدمت ارزش‌های ذهنی امت متدین هزینه شد. تلفیق راست‌گرایی داخلی با چپ‌گرایی موجود در فضای بین‌المللی، موجب می‌شد تا مدیریت کشور، به‌طور ناخواسته‌ای، جهتگیری سیاسی کشور را در راستای اهداف دو طبقه اجتماعی سنتی و یا بی‌پایگاه قرار دهد (سیف‌زاده b، ۱۳۸۴: ۲۴۵).

تشیع‌گرایی در تکوین سیاست خارجی دولت نهم نمود و برجستگی بیشتری یافت و عناصر ملی‌گرایی و تجددگرایی در سیاست خارجی به حاشیه رانده شد. در این قسمت به تعدادی از مؤلفه‌های تشیع‌گرایی که در تکوین سیاست خارجی احمدی‌نژاد تبلور پیدا کرده‌اند، اشاره می‌کنیم:

الف) رسالت‌مداری

روی کار آمدن دولت نهم در جمهوری اسلامی ایران تغییرات قابل توجهی در دو عرصه سیاست داخلی و خارجی همراه داشته است. به‌طور مشخص می‌توان در عرصه سیاست خارجی، جهتگیری‌های خاصی را در ارتباط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای مختلف مشاهده کرد.

یکی از مهمترین اصول و عناصر سیاست خارجی جمهوری اسلامی که از زمان حاکمیت گفتمان اسلام‌گرایی بر آن از سال ۱۳۶۰ تاکنون ثابت و پابرجا مانده است، رسالت‌مداری است به‌گونه‌ای که همه خردگفته‌های اسلام‌گرایی اعم از آرمان‌گرایی امت‌محور، مصلحت‌گرایی مرکز‌محور، واقع‌گرایی توسعه‌محور، صلح‌گرایی مردم‌سالار و اصول‌گرایی عدالت‌محور به مسؤولیت‌ها و تکلیف‌ها فرا ملی جمهوری اسلامی و سیاست خارجی باور دارند. تنها اختلاف آنها در دامنه، حدود و اولویت این تکالیف و وظایف در سیاست خارجی است. جمهوری اسلامی ایران، تحت ولایت فقیه با اینکه در محدوده سرزمینی و جغرافیایی شکل گرفته است، ولی در قبال کلیه مسلمانان و مستضعفان جهان متعهد و مسؤول است (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۷: ۳۱۷)

ب) موعودگرایی

اصولاً موعودگرایی در محیط‌هایی ظهور پیدا می‌کند که حاوی نشانه‌های رسالت‌گرایی باشد. به عبارت دیگر جوامعی که برای ساختن فضای جدید تلاش می‌کنند، نشانه‌هایی از موعودگرایی را در خود دارند. اگر جنبش‌های اجتماعی ظهور می‌یابند و یا اینکه نشانه‌هایی از آرمان‌گرایی رمانتیک و انقلابی شکل می‌گیرند، ریشه در موعودگرایی ایرانیان دارند. به‌طور کلی نظام‌های اجتماعی و گروه‌هایی که از وضعیت خود رضایت ندارند، شرایط ذهنی و آرمانی دارند که با موعودگرایی پیوند یافته است. ذهن جامعه ایرانی ماهیت آرمانی دارد؛ بنابراین همواره در انتظار و آرزوی تغییر و دگرگونی‌هایی است که می‌تواند ماهیت ایدئولوژیک و یا سیاسی داشته باشد... از زمانی که اندیشه‌ی مزدایی در درون تفکر سیاسی ایرانی شکل گرفت، می‌توان نشانه‌هایی از موعودگرایی، رسالت‌گرایی و آخرالزمان‌گرایی را در آن مشاهده کرد. نظام اجتماعی در چنین فرایندی با نظام کیهانی پیوند می‌یابد. به عبارت دیگر موعودگرایی ایرانی از یک‌سو ماهیت سیاسی - اجتماعی دارد و از سوی دیگر بر اساس قالب‌ها و قواعد مذهبی از پایداری و تداوم بیشتری برخوردار می‌شود. موعودگرایی ایرانی زمینه‌های لازم برای ایجاد سیاست‌های انقلابی در عرصه داخلی و بین‌المللی را فراهم می‌سازد.

روح موعودگرایی در ادبیات و فرهنگ سیاسی ایران نتایج اجتماعی و انتقادی را به‌وجود آورده است. در حال حاضر گروه‌های اجتماعی در فضای انتظارات فزاینده

قرار گرفته‌اند. آنان این‌گونه انتظارات را بر مبنای تلاش برای تغییر در فضای اجتماعی پیگیری می‌کنند. این روند در دوره‌های قبل از اسلام نیز وجود داشته است. دین زرتشت انسان را موظف می‌کرد که در پیکار ابدی نور و ظلمت به سوی نور حرکت کند. زمانی که حقانیت نمی‌تواند در زمان محدود خود را تثبیت کند، طبیعی به نظر می‌رسد که امید به پیروزی به‌عنوان دغدغهٔ آرمانی ایرانیان محسوب شود. به‌طور کلی جوامعی که دارای روح احساسی، قالب‌های فکری رمانتیک و همچنین مطلوب‌گرا باشند، در شرایط زمانی خاص به کنش اعتراضی مبادرت می‌ورزند. این امر با جوهرگرایی ایرانی نیز همخوانی دارد. موعودگرایی زمینه‌های لازم برای جدال با بی‌عدالتی و ظلم را فراهم می‌آورد. ادبیات رمانتیک و ظلم‌ستیز ایرانی بر اساس چنین نشانه‌هایی بنا شده است. به‌طور کلی موعودگرایی ایرانی، زمینه‌های لازم برای شکل‌گیری رویکرد قیامت‌نگر را فراهم می‌آورد (مصلی‌نژاد، ۱۳۸۶: ۸-۳۸۵)

جان اسپوزیتو در مقالهٔ «چشم‌انداز انقلاب اسلامی ایران» بر شاخص‌های اجتناب‌ناپذیر و غیرقابل اغماض مذهب شیعه در ایران تأکید دارد. این مذهب براساس روح رمانتیک و کنش قیامت‌نگر خود، درصدد انجام تغییرات بنیادین در نگرش و رفتار مسلمانان خاورمیانه بوده است. بنابراین هدف اصلی سیاست خارجی ایران را می‌توان تبلیغ و گسترش اسلام انقلابی دانست. اسپوزیتو این موضوع را ناشی از دستورات قرآن برای مسلمانان به‌منظور تحقق و تبلیغ پیام الهی در سراسر حوزه‌های جغرافیایی می‌داند. در این ارتباط، سیاست صدور انقلاب، انعکاس سیاست خارجی پویا و مبارزه‌جویانه‌ای است که هدف آن اتحاد دنیای اسلام و گسترش حاکمیت خداوند بر روی زمین است (اسپوزیتو، ۱۳۸۲).

ج) عدالت‌محوری

عدالت یکی از نشانه‌های فرهنگ عمومی ایران است. همان‌طور که گروه‌های اجتماعی در قالب‌هایی از عدالت‌گرایی، نیک و بد، خیر و شر را تفکیک می‌کنند، چنین نشانه‌هایی در فرهنگ سیاسی ایران نیز به چشم می‌خورند... جامعهٔ ایرانی براساس نمادهای دینی و مفاهیم ادراکی خود که مربوط به دوران قبل از اسلام است به عدالت‌گرایی پایبند بوده است. در نتیجه زمینه‌های لازم برای پیگیری اهداف سیاسی

تندرو به وجود می‌آیند. عدالت‌گرایی ایرانی ماهیت سیاسی، اجتماعی و دینی دارد و تمامی شاخص‌های تاریخ ماقبل مدرن و مدرن را در خود حفظ کرده است. هر نسل بخشی از این شاخص‌ها را منعکس می‌سازد.

در دوران بعد از انقلاب نشانه‌های فرهنگ عمومی به حوزه فرهنگ سیاسی منتقل شد. هم‌اکنون نشانه‌هایی از مقاومت در برابر جهان غرب به‌عنوان نشانه اجتناب‌ناپذیر عدالت محسوب می‌شد. بنابراین عدالت می‌تواند از حوزه اجتماعی به عرصه‌های سیاسی منتقل شود. شواهد تاریخی انقلاب اسلامی ایران نشان می‌دهند که عدالت دغدغه بسیاری از کنش‌های سیاسی و تصمیم‌گیری در حوزه سیاست داخلی و خارجی محسوب می‌شود.

در حوزه سیاست خارجی نیز می‌توان نشانه‌هایی از تعمیم شاخص‌های عدالت‌محور را ملاحظه کرد. به عنوان مثال رهبران ایرانی بر این اعتقاد هستند که آمریکا از سیاست آپارتاید هسته‌ای استفاده می‌کند. آنان چنین سیاستی را نشانه‌ای از بی‌عدالتی در سیاست بین‌الملل و همچنین در سیاست خارجی آمریکا تلقی می‌کنند. آمریکایی‌ها الگوی رفتار سیاسی و استراتژیک خود را همواره براساس «معادله قدرت» تنظیم می‌نمایند، در حالی که نگرش ایرانیان مبتنی بر جلوه‌هایی از عدالت‌گرایی است. بنابراین یکی از دلایل تداوم تعارض ایران و آمریکا را باید «معادله قدرت در برابر عدالت» دانست (مصطفی‌نژاد: ۲-۴۰۱).

از نظر آقای احمدی‌نژاد نظم پایدار و مولد آرامش و صلح آنگاه محقق خواهد شد که بر دو پایه عدالت و معنویت بنا شود. تبعیض در جامعه بین‌المللی خود بستر زایش کینه‌ورزی و تروریسم است. جمهوری اسلامی ایران از آن‌رو بر عدالت‌ورزی در جهان تأکید می‌کند که عدالت از حقوق برابر، توزیع صحیح منابع در قلمرو حاکمیت دولتها، تساوی آحاد بشر در برابر قانون و احترام به قراردادهای بین‌المللی سخن می‌گوید. عدالت، حق همه را در داشتن آرامش، صلح و زندگی شرافتمندانه به رسمیت می‌شناسد و در صورتی که با معنویت توأم شود، موجبات رشد و تعالی ملت‌های مستقل و آزاده جهان را فراهم می‌آورد. دولت نهم با مبتنی کردن پایه‌های رفتار سیاست خارجی بر حاکمیت معنوی و اصول اخلاقی و عادلانه در تمام مناسبات جهانی بر این باور است که عزت و کرامت تنها در سایه عدالت محقق می‌شود و عدالت و معنویت

تنها پایه‌های ایجاد نظم و صلح پایدار در جهان محسوب می‌شود نفی نظام سلطه و تأکید بر نظام بین‌الملل عاری از سلطه قدرتهای استکباری و نفی تجاوزگری و جنایات و ظلم‌ها و تعدیات قدرتهای بزرگ ناشی از اهتمام دولت نهم به عدالت‌محوری در عرصه سیاست خارجی است، این رویکرد موجب گسترش موج عدالتخواهی و جنبش‌های عدالتخواهانه در منطقه و جهان شده است. از نظر دولت نهم عدالتخواهی باید مقرون به صلح‌طلبی و تهدیدزدایی به‌عنوان سه عنصر مهم سیاست خارجی ایران باشد تا صلح و آرامش را برای همه ملتها به ارمغان آورد. در عین حال اقتدار و توانمندی ایران برای تغییر و تعیین معادلات منطقه‌ای و بین‌المللی را به منصفه ظهور رساند. از این‌رو است که همزمان با طرح عدالت‌محوری، جمهوری اسلامی ایران بر ضرورت مرادفات صلح‌محور و تهدیدزدایی به‌عنوان مرحله متقدم بر تنش‌زدایی تأکید می‌ورزد.

نتیجه‌گیری

در این مقاله با استفاده از رویکرد سازه‌نگاری متعارف سعی شده تا تأثیر انگاره‌های هویت ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران (۱۳۸۷-۱۳۵۷) مورد بررسی قرار گیرد، البته باید گفت که هویت ملی تنها عامل مؤثر بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی نبوده، بلکه عوامل دیگری مثل جغرافیا، ژئوپولیتیک، تاریخ و بر سیاست خارجی تأثیرگذار هستند.

سازوکارهای اصلی تأثیرگذاری فرهنگ بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی را می‌توان به‌صورت تأثیر بر ذهن تصمیم‌گیران در نظر گرفت. از طرف دیگر تأثیر فرهنگ بر سیاست خارجی به دو صورت خود را نشان داد: یکی از طریق تأثیر بر الگوی رفتاری جمهوری اسلامی ایران و یکی تأثیر مؤلفه‌های فرهنگ و هویت انترناسیونالیسم اسلامی بر سیاست خارجی.

مبانی هویت ملی ایران لایه‌ای است و مرکب از سه لایه (ایران‌گرایی، اسلام‌گرایی با تأکید بر تشیع و تجددگرایی است) و در هر مقطع زمانی و با توجه به فرهنگ و هویت نخبگان حاکم، لایه‌های خاصی از هویت برجسته و مورد تأکید قرار گرفته‌اند. در تاریخ ۳۲-۱۳۳۰ در زمان حاکم شدن دکتر مصدق ملی‌گرایی برجسته بود،

در زمان پهلوی دوم لایه ایرانی و تجددگرایی برجسته شد، اما به معنی نادیده گرفتن اسلام در آن مقطع نبود، بلکه از دیدگاه نخبگان حاکم عصر پهلوی برای پیشرفت کشور تکیه بر اصول دموکراسی و سکولاریته ضروری بود. پس از پیروزی انقلاب اسلامی گفتمان سنت‌گرای ایدئولوژیک بر گفتمان تجددگرایی تفوق پیدا کرد، این گفتمان به‌ویژه با کثرت‌گرایی، جامعه مدنی و نیز ملی‌گرایی ایرانی سرستیز داشته است و در مقابل بر رهبری، انضباط اخلاقی، ارزشهای سنتی، نخبه‌گرایی سیاسی و کنترل فرهنگی تمرکز نمود. گفتمان سنت‌گرایی ایدئولوژیک دو گرایش عمده در درون خود داشت: یکی گرایش کاریزمایی و پوپولیستی که از سال ۱۳۳۸-۱۳۵۸ غالب بود و دیگری گرایش محافظه‌کاران که از سال ۱۳۷۶-۱۳۸۸ حاکم شد. در واقع این گفتمان موجب احیا و تجدید سنت‌گرایی به‌عنوان ایدئولوژی مسلط در مقابل ایدئولوژی‌های مدرن گردید.

تسلط این گفتمان در کشور باعث شده که تمام حوزه‌های اقتصاد، سیاست، فرهنگ و اجتماع به‌طور بنیادی دگرگون شوند، حوزه سیاست خارجی نیز از این وضعیت به‌شدت متأثر شد. تمام نوسانات در خط‌مشی‌های فرهنگی، سیاسی، اقتصادی جمهوری اسلامی ایران بازتاب مرزهای نامشخص میان عناصر ایرانی، اسلامی و مدرن در هویت فرهنگی ایران است. ایران زمانی در خلاق‌ترین و بارورترین شکل خود قرار می‌گیرد که بهترین‌های این سه سنت فرهنگی را برگزیند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و مستقر شدن جمهوری اسلامی ایران؛ فرهنگ و هویت نخبگان حاکم بر کل جامعه تأثیر گذاشت. به عبارت دیگر هویت نخبگان بر عرصه‌های سیاسی و اقتصادی و اجتماعی تأثیر گذاشت. بالطبع صحنه سیاست خارجی نیز به‌شدت تحت تأثیر هویت نخبگان جدید حاکم قرار گرفت.

در آغاز، نخبگان حاکم بیشتر از ملی‌گرایان لیبرال بودند و چون این نخبگان با اصول مدرن حکومت‌داری و سیاست‌ورزی آشنا بودند و در بعضی از مقاطع قبلی تجربه حاکمیتی داشتند (مثلاً مرحوم بازرگان در زمان دکتر مصدق؛ دارای مسئولیت بودند). بنابراین هدف آنها تصمیم‌گیری و اجرای تصمیمات در چارچوب قواعد و اصول حاکم بر روابط بین‌الملل و در راستای منافع ملی ایران بود.

در کنار فعالیت دولت بازرگان جنبش‌ها و نهاد غیردولتی قدرتمند و تأثیرگذار نیز در تمام حوزه‌های حکومتی به‌خصوص در حوزه سیاست خارجی تأثیر داشتند. این

جنبش‌ها به علت پشتوانه قوی در درون حاکمیت به تدریج تأثیرگذاری آنها بیشتر شد. خصوصیات هویتی این جنبش تأکید بر انترناسیونالیسم اسلامی به شکل انقلابی آن بود و محدوده فعالیت خود را فارغ از مرزهای جغرافیایی تعریف کردند و به عناصر و لایه دیگر هویتی ایران (ملی‌گرایی و تجددگرایی) اعتقاد نداشته و آنها را به حاشیه رانده و به عبارت دیگر با جلوه‌ها و مظاهر آنها به مبارزه برخاستند. از لحاظ فکری نیز روح حاکم بر انترناسیونالیسم اسلامی را می‌توان بنیادگرایی اسلامی دانست همچنین با پیروزی انقلاب اسلامی شاهد ظهور اسلام سیاسی هستیم.

بنابراین مؤلفه‌ها و عناصر اسلامی در نزد نخبگان باعث «تفسیر خاصی» از مذهب شد و این تفسیر بر جهتگیری و رفتار سیاست خارجی ایران تأثیرگذار بود؛ که در قالب انترناسیونالیسم اسلامی بروز نمود. به عنوان مثال آرمان تشکیل امت واحده اسلامی مبتنی بر مذهب شیعه جعفری یکی از مؤلفه‌های انترناسیونالیسم اسلامی بود. عنصر اصلی آموزه جمهوری اسلامی، آرمان رهبری ستم‌دیدگان مسلمان جهان علیه قدرتهای متکبر غربی است. انترناسیونالیست‌ها معتقدند، پیروزی با بر ملا کردن ناتوانی غرب به دست می‌آید و به سلطه و انقیاد دو‌یست‌ساله خاتمه می‌دهد. با برتری و حاکم شدن تفکر سنت‌گرای ایدئولوژیک در ایران تقابل شدید با نظام بین‌الملل که مبتنی بر مدرنیته است به وجود آمد.

به تدریج نظام جمهوری اسلامی ایران بر اثر روبه‌رو شدن با مشکلات و معضلات داخلی و خارجی به دقایق معتدل هویت ایران مثل تساهل، تسامح و مدارا روی آورد، به عبارتی بر اثر جامعه‌پذیری بین‌المللی شاهد بروز نوعی رفتار تقریباً معقولانه براساس اصول و هنجارهای بین‌المللی در دوره هاشمی و خاتمی بودیم، اما در دوره احمدی‌نژاد در عرصه سیاست خارجی اصول و ارزشهای دوره اولیه انقلاب دوباره احیا شد در این دوره ضمن بی‌توجهی به هنجارها و نهادهای بین‌المللی، بر سیاستهای پوپولیستی و تقابلی با نظام بین‌الملل تمرکز شد. به طور خلاصه باید گفت؛ تجربه ۳۰ سال حاکمیت جمهوری اسلامی ایران به ما می‌گوید که به نحو قابل توجهی، جهتگیری و شیوه رفتاری دولت در همه عرصه‌ها بستگی به دقایق فرهنگی و هویتی نخبگان حاکم در هر مقطعی داشته است.

منابع

۱. آقایی، داود. ۱۳۸۶، *اتحادیه اروپا و سیاست خارجی ایران*، انتشارات سرای عدالت، تهران.
۲. احتشامی، انوشیروان. ۱۳۷۸، *سیاست خارجی ایران در دوره سازندگی*، ترجمه ابراهیم متقی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران.
۳. احمدی، حمید. ۱۳۸۳، «دین و ملیت در ایران، همیاری یا کشمکش»، برگرفته از کتاب *ایران؛ هویت، ملیت، قومیت*، به کوشش دکتر حمید احمدی، انتشارات مؤسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، تهران.
۴. ازغندی، علیرضا. «سازنده‌گرایی: چارچوب تئوریک برای فهم سیاست خارجی ایران»، *دانشنامه حقوق و سیاست*، فصلنامه دانشکده حقوق و علوم سیاسی واحد علوم و تحقیقات، سال اول، شماره اول.
۵. ازغندی، علیرضا. ۱۳۸۲، *سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، نشر قومس، تهران، چاپ دوم.
۶. اسپوزیتو، جان. ۱۳۸۲، *انقلاب اسلامی و بازتاب جهانی*، ترجمه محسن مدیرشانه‌چی، انتشارات اسلام و ایران، تهران.
۷. بشیریه، حسین. ۱۳۸۴، *موانع سیاسی در ایران*، گام نو، تهران، چاپ پنجم.
۸. تاجیک، محمدرضا و سیدجلال دهقانی فیروزآبادی. ۱۳۸۲، «الگوهای صدور انقلاب در گفتمان‌های سیاست خارجی ایران»، *مجله راهبرد*، شماره بیست و هفتم.
۹. تاجیک، محمدرضا. ۱۳۸۳، *سیاست خارجی: عرصه فقدان تصمیم و تدبیر*، فرنگ گفتمان، تهران.
۱۰. دهقانی، سیدجلال. ۱۳۸۶، «هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران» برگرفته از کتاب: *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، به کوشش داود کیانی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۱۱. دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. ۱۳۸۷، «سیاست خارجی رهایی بخش: نظریه انتقادی و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، *فصلنامه سیاست خارجی*، سال بیست و دوم، شماره ۲.
۱۲. رمضانی. ۱۳۸۱، *چارچوب تحلیلی برای بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران*، نشر نی، تهران.

۱۳. رنجبر، مقصود. ۱۳۸۶، «منافع ملی و مسؤولیت‌های فراملی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، در کتاب *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، داود کیانی، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۱۴. سمتی، محمد مهدی. ۱۳۷۶، «نقش تروریسم در تبلیغات سیاسی امریکا علیه اصول‌گرایی»، *فصلنامه سیاست دفاعی*، شماره ۲۱-۲۰.
۱۵. سیف‌زاده، حسین b. ۱۳۸۴، *سیاست خارجی ایران رهیافتی نظری - رویکردی علمی*، میزان، تهران.
۱۶. سیف‌زاده، سید حسین a. ۱۳۸۴، «آسیب‌شناسی سیاست خارجی و چارچوبی برای ساماندهی طرز تلقی‌ها»، *مجله حقوق و علوم سیاسی*، شمار، ۶۹.
۱۷. غریاق‌زندی، داود. ۱۳۸۷، «اصول و مبانی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران: جستاری در متون»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال ۱۱، شماره دوم.
۱۸. کاظمی، علی اصغر. ۱۳۸۲، *بحران نوگرایی و فرهنگ سیاسی در ایران معاصر*، قومس، تهران.
۱۹. کدی‌نیک، آر. ۱۳۸۱، *ایران دوران قاجار و برآمدن رضاخان (۱۳۰۴-۱۱۷۵)*، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، ققنوس، تهران.
۲۰. کیانی، داود. ۱۳۸۶، «بازگشت به منافع ملی»، در کتاب *منافع ملی جمهوری اسلامی ایران*، انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران.
۲۱. کاستلز، مانوئل. ۱۳۸۰، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ (قدرت و هویت)*، جلد دوم، ترجمه حسن چاوشیان، طرح نو، تهران.
۲۲. کرمی، جهانگیر. ۱۳۸۴، *تحولات سیاست خارجی روسیه هویت دولت و مسأله غرب*، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، وزارت امور خارجه مرکز چاپ و انتشارات، تهران.
۲۳. لاریجانی، محمدجواد. ۱۳۶۹، *مقولاتی در استراتژی ملی*، مرکز ترجمه و نشر کتاب، تهران.
۲۴. مجتهدزاده، پیروز. ۱۳۸۶، *دموکراسی و هویت ایرانی*، کویر، تهران.
۲۵. مصلی‌نژاد، عباس. ۱۳۸۶، *فرهنگ سیاسی در ایران*، فرهنگ صبا، تهران.
۲۶. میلانی، عباس. ۱۳۸۱، *شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا جمهوری اسلامی*، ترجمه مجتبی عطارزاده، گام نو، تهران، چاپ دوم.

۲۷. نقیب‌زاده، احمد. ۱۳۸۱، تأثیر فرهنگ ملی بر سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران.
۲۸. ونت، الکساندر. ۱۳۸۴، *نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، وزارت امور خارجه، تهران.
۲۹. هانتز، شیرین. ۱۳۸۰، *اسلام و غرب*، ترجمه همایون مجد، انتشارات فرزانه، تهران.
۳۰. یزدان‌فام، محمود. ۱۳۸۷، «مقدمه‌ای بر تحلیل سیاست خارجی»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، پژوهشکده مطالعات راهبردی، سال ۱۱، شماره دوم.
31. Boroujerdi, Mehrzad. 1998. "Contesting Nationalist Constructions of Identity", Published in Critique: Journal for Critical Studies of Middle East, No 12, Spring.
32. Ehteshami, Anoush. 2008. "The Rise and Impact of Iran's Neocons", The Stanly Foundation, April.
33. Headley, Jim. 2007. "Identity in Foreign Policy Analysis", University Otego, Paper Presented, at The British International Studies, Association Annual Conference University of Cambridge: <http://www.Bias.As.Uk> 2007 headley.
34. Howard, Peter. 2005. "Constructivism and Foreign Policy? A New Approach to Analysis". <http://www.Nwo8.American.edu/Howard/isan-5.doc> 2005.
35. Marcinkowski, Christopher. 2006. "Between Iran and Persia, Islam and Nationalism in Iran's Resurgence as a Regional Power", 27 September 2006, www.idss.edu.sg.